

۱. مقدمه

عرفان اسلامی با ابزارهای سلوکی و معرفتی، به دنبال کشف حقایق در عالم است و مجموع کشفیات و شهودات را عمدتاً در قالب نظام وحدت وجود ارائه می‌دهد و پس از اثبات وجود حقیقی و مستقل، به دنبال تبیین کثرات در عالم رفته و مراتب هستی را در سلسله مباحث خاصی بیان می‌کند. طبق آنچه که در متون عرفانی گزارش شده است، هستی دارای مراتب متعدد است؛ هر یک از مراتب دارای ویژگی‌های خاصی می‌باشد. برای نمونه، عالم عقول و مفارقات از طبیعت و ماده مجرد بوده و اقرب به مقام وحدت است. ملائکه به عنوان رسل الهی در سراسر مراتب هستی حضور دارند و مستقرین در هر مرتبه‌ای، از اوصاف و ویژگی‌های خاصی برخوردارند. طبیعتاً قابلیت‌های متعدد در ایشان وظایف بخصوصی را به دنبال خواهد آورد. از این رو، دارای اصناف گوناگونی هستند و کرویین از آنها در مرتبه عقول و مفارقات است و ملکوتیان در سماوات و ارض سکنی گزیده‌اند. درحالی‌که انسان در عالم ماده استقرار یافته است. با وجود این، چه نسبت هستی‌شناسانه‌ای میان انسان و ملائکه تصور خواهد شد؟ آیا جای گرفتن کرویین در مراتب بالای هستی و قرب به وحدت، سبب افضلیت و برتری نسبت به سایر مخلوقات نمی‌گردد؟

ملائکه در لغت و اصطلاح

ریشه لغوی «ملائکه» از مواردی است که دارای اختلاف است. در کتب لغت متقدمان، ماده اصلی آن را «أ ل ک و م ل ک» می‌دانستند (فراهیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ۴۰۹؛ جوهری، ۱۳۹۹ق، ج ۴، ص ۱۶۱۱). اما از لسان العرب به بعد، ماده «ل أ ک» نیز افزوده شد (ابن منظور، ۱۳۳۳، ج ۱۰، ص ۴۸۱). لغویان معاصر هر سه ریشه را ذکر می‌کنند.

بنابراین، ملائکه مطابق آنچه که در کتب لغت ذکر شده، دارای سه ریشه می‌باشد: أ ل ک، ل أ ک و م ل ک؛ هر گاه از ماده و ریشه أ ل ک و ل أ ک باشد (به معنای رسالت)، به حیث رسالی ملائکه اشاره دارد، و هر گاه از ماده و ریشه م ل ک باشد (به معنای شدت و قوت)، قوای عالم بودن ملائکه را بیان می‌کند. در کتب عرفانی در ریشه‌یابی ملک، تأکید و اصرار بر ماده «الوکه» می‌باشد. این ریشه را دقیق‌تر از سایر موارد ذکر کرده‌اند (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۲۵۵). البته در برخی از عبارات، ریشه آن را م ل ک دانسته‌اند؛ اما در اکثر موارد، ریشه اول یعنی «الوکه» را پذیرفته‌اند (ابن عربی، ۱۳۳۶، ص ۳۶). در هر صورت، تعریف ملائکه در اصطلاح عرفان، بیشتر با تکیه بر جایگاه هستی‌شناسانه و ماهیتی آن ارائه شده است، این عربی در تعریف ملائکه، با اشاره به جایگاه برخی از ایشان می‌گوید:

جایگاه هستی‌شناسانه ملائکه نسبت به انسان کامل

Kermania59@yahoo.com

علیرضا کرمانی / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

sadria63@jmail.com

حسین صدری / کارشناس ارشد عرفان اسلامی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۱۰ - پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۱۱

چکیده

بی شک نظام هستی توسط و سابیط و ر سولانی از جانب حق تعالی اداره و تدبیر می‌شود؛ برخی از این ر سولان ملائکه هستند و در سراسر هستی از ابتدای تعینات خلقی حضور دارند. حضور ایشان در اولین مرتبه هستی موجب قرب و جایگاه ویژه‌ای برای آنها شده است. انسان‌ها نیز با اینکه در آخرین مرتبه هستی، یعنی عالم ماده جای گرفته‌اند، قادرند با سلوک و ابزار معرفتی به مراتب بالا صعود کرده، خود را قرین عوالم علوی کنند. در این میان، انسان‌های کامل به دلیل برخورداری از جامعیت اسمایی، به‌عنوان عالم اکبر و واسطه فیض بر سایر مخلوقات شرافت می‌یابند و در کمالاتی سیر می‌کنند که حتی کرویین و مقربین از ملائکه، هیچ‌گاه به رتبه وجودی ایشان نائل نمی‌شوند. از این رو، ملائکه در اصل خلقت و ادامه حیات خود، به انسان کامل نیازمندند و دائم در محضر و خدمت او می‌باشند؛ چراکه ایشان شأنی از شئون انسان کامل هستند.

کلیدواژه‌ها: ملائکه، انسان کامل، هستی‌شناسی و عرفان.

(و منها) موجودٌ مجردٌ عن المادّة و هي العقولُ المفارقةُ الروحانيّةُ القابلةُ للثبوتِ و لا تتخصّلُ لها أشكالٌ و لا صورَةٌ و هي المعبرُ عنها بالملائكة و هي لا تتخصّلُ بمكانٍ دونَ مكانٍ لذاتها و ليس لها شكلٌ تختصُّ به و لا صورةٌ و إن كانت الصورةُ الّتي تظهرُ فيها متحيزَةً... (همان، ص ۲۰)؛ (ملائکه) موجودی است مجرد از ماده، و عقول مفارقه‌ای روحانی و با قابلیت شکل و تصویرپذیری‌اند، ذواتی با رقایق نوری هستند. این موجود (مجرد) ملائکه نامیده می‌شود. ملائکه متحیز نمی‌شود، لذا نه مختص به مکان خاصی نمی‌شود، شکل یا صورتی که ویژه آن باشد ندارد، هر چند که در صورت ظاهر شده تحیز وجود دارد و... .

عبدالغنی النابلسی، ملائكة سماوی را چنین تعریف می‌کند:

الملائكة و هي الأرواحُ المنفوخةُ في الأجسامِ النوريةِ فوقَ الأجسامِ الناريةِ و الترابيةِ، و لهذا سكنتُ السماءَ (النابلسی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۱۱۰)؛ ملائکه، ارواح منفوخ در اجسام نوری هستند، که برتر از اجسام ناریه و ترابیه‌اند. به همین دلیل، در آسمان‌ها سکونت دارند.

تعریف انسان کامل

تعاریف زیادی برای انسان کامل در کتاب‌های گوناگون بیان شده است. همگی بر اساس ویژگی‌های انسان کامل می‌باشد. ابن‌عربی در آغاز فص آدمی، با بیان هدف از خلقت می‌گوید:

آن‌گاه که خداوند متعال از حیث اسمای حسنايش خواست خویش را در کون جامع مشاهده نماید... درحالی‌که، جهان هستی را همچون شبحی بدون روح و آئینه‌ای غیر تابان ایجاد کرده بود... انسان کامل را به‌عنوان روح عالم و آئینه تمام‌نمای هستی خلق کرد (ابن‌عربی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۴۸-۴۹).

محققان و عارفان هریک با برجسته کردن بخشی از جایگاه انسان کامل، به توصیف آن می‌پردازند. برخی به مظهریت تامه اشاره کرده، می‌گویند: «کون جامع همان بنده و انسان کاملی است که به إذن الهی مظهر اسمای حسناي خداوند بوده و در نتیجه، مثل اعلای نام شریف لیس کمثله شیء می‌باشند» (جوادی آملی، ۱۳۷۲، ص ۳۲). برخی به ولایت، که آخرین مرتبه از کمال اخیر حقیقی انسان است، اشاره می‌کنند و انسان کامل را در بالاترین مرتبه سلوک و قرب، که همان ولایت است قرار می‌دهند (طباطبائی، بی تا، ص ۵)، با وجود این انسان کامل مخلوقی خواهد بود که هدف غایی از خلقت و ایجاد تمام عالم قرار می‌گیرد.

۲. برتری ملائکه یا انسان کامل؟

اوصاف و وظایف ویژه‌ای که در برخی از ملائکه در نظام هستی گزارش شده است، حاکی از جایگاه و مقام خاص ایشان دارد. با وجود این، آیا می‌توان مخلوقی را برتر از ملائکه تصور کرد؟ این پرسش،

سبب شده میان علما و مفسران، برخی برترین مخلوق را ملائکه و برخی در مقابل آنها، با توجه به جایگاه ویژه انسان کامل، برتری را به انسان کامل دهند. اما دیدگاه عرفان اسلامی در این زمینه چیست؟ در نگاه هستی‌شناسانه و مقایسه جایگاه هریک از ملائکه و انسان کامل، باید به قرب و بُعد و رتبه میان هریک از این دو، نسبت به حق تعالی بپردازیم و بررسی کنیم که برتری و علو از آن کدام‌یک است. اساساً علو، ارتفاع، قرب، افضلیت، اکملیت، اشرافیت و هر عبارت دیگر، در مقایسه مخلوقات با حق تعالی، نیاز به دقت‌های فنی دارد، و با استناد مباحث به آراء و شواهد مذکور در کتب اهل فن، به بررسی اشرافیت، اکملیت ملائکه و انسان کامل مقایسه با یکدیگر می‌پردازیم. لازم به یادآوری است که اولاً «اکملیت» انسان کامل نسبت به ملائکه، مورد بحث عارفان می‌باشد. ثانیاً، همه عرفا، اشرافیت و اقریبیت «ملائکه عالین» را نسبت به انسان الحیوان مسلّم گرفته‌اند و اختلافی در آن ندارند، اما اشرافیت و اقریبیت ملائکه نسبت به انسان کامل نیاز به بررسی دارد (قیصری، ۱۳۸۳، ص ۸۸۶).

صدرالدین قونوی در کتاب *الفکوک*، در ابتدای فصّ عیسوی، به تمایز دو واژه «اکملیت» و «اقریبیت»

می‌پردازد. حاصل بیان وی این است:

معیار در اشرافیت، قرب به مقام وحدت است، طوری‌که هر قدر به مقام وحدت نزدیک‌تر باشد قرب و شرافت بیشتری کسب خواهد شد. لذا عالم عقول و مفارقات نسبت به عالم مثال اشراف است. همین‌طور عالم مثال نسبت به عالم ماده از شرافت بیشتری برخوردار است. اما معیار در اکملیت، به دارا بودن جمعیت و کمال اسمائی برمی‌گردد؛ بدین معنی، ممکن است چیزی ظهور مادی داشته باشد اما به دلیل برخورداری از جمعیت اسمائی، از عقول و مفارقات فراتر رفته و کامل‌تر باشد. بنابراین، معیار اکملیت برخلاف اشرافیت، قرب و بعد نیست، بلکه به جمعیت اسمائی است، و انسان کامل در این مقام از سایر مخلوقات سبقت گرفته است (قونوی، ۱۳۷۱، ص ۲۶۳-۲۶۴).

فناری و صائن‌الدین ترکه نیز با قونوی هم‌رأی می‌باشند (فناری، ۱۳۸۴، ص ۱۶؛ ترکه، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۶۰). عبدالرزاق کاشانی، بدون اشاره به انسان کامل یا غیرکامل، مقایسه با ملائکه عالین را به حقیقت انسان نسبت می‌دهد و با ارائه دو حیثیت، هرکدام از ملائکه و انسان را در لحاظی، افضل از دیگری بیان می‌کند. انسان از همه ملائکه و موجودات، اعم از عنصری و غیرعنصری، برتر است؛ چراکه حقیقت انسانیه، قابلیت جمعیت اسمائی را دارد. درحالی‌که غیر از انسان، هیچ مخلوقی از این قابلیت برخوردار نیست. اما ملائکه عالین (مقربین) برتر از انسان می‌باشند؛ چراکه نشأه نوریه و غیرعنصری دارند و همین سبب می‌گردد تا از همه موجوداتی که عنصری هستند برتر و افضل باشند. بنابراین، انسان به جهت جامعیت، افضل است و ملائکه عالین به جهت نشأه نوریه و غیرعنصری که دارند، افضل هستند.

قال المحققون: رسلُ الملائكة أفضل من عامة البشر، فكل واحد من الإنسَانِ والملائكة العالين أفضلٌ و مفضلٌ، فالإنسَانِ من حيث حقيقته الجامعة لجميع المراتب أفضل من الموجودات العنصرية والطبيعية فكان الإنسَانُ أفضل من الملائكة العالين عن ذلك الوجه، والعالون أفضل من الإنسَانِ من حيث أنه لم تكن نشأتهم النورية عنصرية (كاشانی، ۱۳۷۰، ص ۲۲۳).

جندی نیز در افضلیت ملائکه عالین بر انسان، به تفکیک میان انسان حیوان (مراد از انسان حیوان، انسان‌هایی است که قابلیت به کمال رسیدن را دارند اما به هر دلیلی به کمال نمی‌رسند)، با انسان کامل تذکر می‌دهد و می‌گوید:

ملائکه عالین نسبت به انسان، حیوان افضل هستند. اما نسبت به انسان کامل برتری و فضیلتی ندارند؛ چراکه ملائکه عالین در ذات حق تعالی مستهلک و فانی شده‌اند و غیر حق را نمی‌بینند. درحالیکه حقیقت انسانی مستهلک در خلقت، و نوریت انسانی مستهلک در ظلمت می‌باشد. بنابراین، تفاوت در ماهیت و حقیقت سبب گردیده ملائکه عالین از نوع انسانی برتر باشند (جندی، ۱۴۲۳ق، ص ۵۴۵).

أَنَّ الملائكة العالين - وهم المهيمه في سبحات وجه الحق - لفتاء خلقيتهم و إستهلاكهم عن أنفسهم و عن سوى الحق في الحق خير من نوع الإنسَانِ الحيوان لا الإنسَانِ الكامل، لكون هذا النوع حقيقته مستهلكة في خلقيتهم و نوريتهم في ظلمتهم، بعكس الملائكة العالين (جندی، ۱۴۲۳ق: ۵۴۵)

قیصری در شرح *فصوص الحکم*، همچون مؤیدالدین جندی، به جامعیت حقی و خلقی در انسان کامل اشاره می‌کند و حقیقت انسانیت را غیرقابل قیاس با دیگر مخلوقات الهیه دانسته و افضلیت انسان کامل را اثبات می‌کند. سپس، به اقسام انسان‌ها اشاره و او را با انواع ملائکه مقایسه می‌کند. غیر از کمّین، انسان‌ها یا در مسیر سیر و سلوک‌اند و در نصف‌اعلی از دائرة حقیقت انسانیه هستند، و یا اینکه در طرف‌أسفل از دائرة حقیقت انسانیه‌اند و در مسیر سیر و سلوک نیستند. این دسته از انسان‌ها، یا انسان‌های عادی‌اند و یا اشراراند. دسته اول، از غیر کمّین که در مسیر سلوک و کمال هستند، از ملائکه ارضی و سماوی برترند؛ چراکه آنها به لسان ملائکه تسبیح می‌گویند (از ملائکه عالین برتر نیستند و علو نسبت به عالین مختص انسان کامل است). دسته دوم، افراد عادی، که در مسیر سلوک نبودند، از ملائکه ارضی برترند و از ملائکه سماوی پائین‌تر هستند، و افرادی که از اشرار و اسفل‌السافین باشند، از همه مخلوقات الهی (از دیگر حیوانات و حتی گاهی از شیطان) پست‌تر خواهند بود.

أَنَّك قد علمت أن لكل موجود من الموجودات وجهاً خاصاً لرَبِّه لا يشارُكُه فيه غيره، و الإنسَانُ جامعٌ لجميع تلك الوجوه، لأنه جامعٌ لجميع الحقائق الكونية و الإلهية، كما هو مقرر عند جميع المحققين،

فالإنسَانُ من حيث حقيقته خير من جميع الموجودات، لذلك صار خليفة عليها. و من حيث خلقته أيضاً الإنسان الكامل و الأقطاب و الأفراد خير من جميعها، لظهور الحق فيهم بجميع كماله و صفاته دون غيره. و غيرهم من الأنا سى لا يخلو إما أنه وقع في النصف الأعلى من دائرة حقيقة الإنسَانِ، أى وقع في الطرف الكمالى، أو في النصف الأسفل، أى الطرف النقصانى. الأول خير من الملائكة الأرضية و السماوية جميعاً، لتسبيحهم للحق و تقديسهم له بألسنة أكثرهم، بل كلهم كالموسطين في الكمال المتوجهين إلى حضرة ذى الجلال. و النصف الثانى أدنى مرتبة من الملائكة السماوية، دون الأرضية، إلا من وقع في أسفل سافلين من الإنسَانِ، فإنه شر من كل حيوان و أدنى مرتبة من كل شيطان (قيصرى، ۱۳۸۳، ص ۸۸۷).

صدرالمتألهين، با اشاره به مقام جمعی انسان کامل، افضلیت را در مقام علم به انسان کامل نسبت می‌دهد. اما در مقام عمل ملائکه را برتر از انسان‌ها می‌داند؛ چراکه قابلیت و کارایی ملائکه در مقام عمل، بسیار بالاتر از انسان‌ها است. تقریر صدرالمتألهين به بیان زیر است:

۱) انسان و ملائکه دارای مراتب و طبقات متفاوت هستند؛ مراتب ملائکه از ارواح المهيمه آغاز و به ملائکه ارضی ختم می‌گردد و مراتب انسان از ارواح انبياء و اولیا آغاز و در انسان‌های پست ختم می‌گردد.

۲) ملائکه دارای انواع و مراتب می‌باشند: الف. ملائکه علوم؛ ب. ملائکه اعمال. همچنین در ملائکه اعمال، برخی ملک جنّت و رحمت و برخی ملک نار و عذاب می‌باشند.

۳) اصناف بشر: دو دسته‌اند: الف. اهل معرفت و قرب؛ ب. اهل عمل. همچنین افراد اهل عمل، برخی عمل به اطاعت الهی و برخی عمل به عصیان الهی می‌کنند. ملائکه اعمال در مقایسه با انسان‌های اهل عمل، افضلیت دارند؛ چراکه قدرت بر طاعت و عمل در آنها بسیار بالاست و در مقایسه ملائکه علوم با انبياء و اولیاء (انسان‌های کامل)، باید گفت: انبياء و اولیا افضل هستند؛ چراکه مقام جمع میان علم و عمل را دارند و عارف به جمیع اسماء الهی هستند. همین امر سبب گردیده تا انسان مستحق مقام خلافت الهی باشد (صدرالمتألهين، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۶۸-۷۰)

تقریرات و تحلیل‌های محققان عرفا، که نوعاً متأثر از بیانات محیی‌الدین ابن‌عربی است، در زمینه افضلیت ملائکه یا انسان کامل مطرح گردید. بنابراین، باید گفت: انسان کامل به دلیل حیثیت منحصر به فردی که در میان مخلوقات الهی دارد، به مقام جمعی و کمال اسمائی رسیده است. همین امر سبب افضلیت و اکملیت در او گردیده است. آری، ملائکه عالین، به دلیل قرب و نزدیکی به مقام وحدت از اشریفات برخوردار هستند. اما ارواح انبياء و اولیاء (کمّین) نیز با قابلیت‌های ویژه‌ای که دارند، قادرند به مقام و کمالی دست یازند که تمامی واسطه‌ها را از میان برداشته و به مقام قرب نائل گردند. با وجود

تعیین ثانی که شامل همه کمالات است، در آنها سریان دارد. سه جهت امکانی که قابل همه صور و احکام است، در ملائکه سریان دارد. از این رو، ملائکه در جریان خلقت حضرت آدم (و امر به سجده) گفتند: در ما «حقیقة الحقائق و جهت وجوبی و امکانی» وجود دارد. پس ما صلاحیت خلیفه‌اللہی را داریم (ر.ک: قیصری، سال ۱۳۸۳، ص ۳۴۲).

ج. شرایط قابلیت خلافت اللہی

چهار شرط در خلافت وجود دارد که ملائکه آنها را ندارند.

یک. ظهور جمعیات ثلاث باید علی سبیل العدل باشد؛ هیچ‌یک غلبه بر دیگری پیدا نکند. این در صورتی است که در ملائکه جهت وجوبی و بساطت غلبه دارد و علی سبیل العدل نیست. درحالی‌که، خلیفه باید عدالت داشته باشد و عدالت خود، کمال است. از این رو، این شرط در ملائکه محقق نمی‌گردد. دو. خلیفه باید هر سه جهت حسی، روحی و مثالی را داشته باشد. درحالی‌که، ملائکه دارای جهت روحی هستند و محصور در مرتبه روحی‌اند. (جهت حسی و مثالی در ایشان وجود ندارد. البته توجه به این نکته لازم است که تنها ملائکه مقرب جهات روحی دارند، اما ملائکه سماوی جهت مثالی دارند). طبیعی است که با یک جهت، نمی‌توان هر ذی‌حقی را به حق خودش رساند. سه. خلیفه باید به لحاظ وجودی با همه اسماء ارتباط داشته باشد و بتواند به همه اسماء تعلق گیرد. چهار. شرط چهارم، که مهم‌ترین شرط می‌باشد، علم به جمیع مراتب و عوالم است، طوری که اهل هر مرتبه و حقوق آنها را بشناسد و اعطا کند.

ملائکه هیچ‌یک از چهار شرط مذکور را ندارند. بنابراین، هیچ‌گاه مقام خلافة‌اللہی را نمی‌توانند از آن خود کنند.

د. نواقص در ملائکه

از آنجاکه ملائکه از کمال موجود در انسان (و انسان کامل) بی‌خبر بودند و خود را برترین مخلوق می‌دانستند، خداوند متعال ایشان را مورد امتحان و آزمایش (در جریان سجده بر آدم) قرار داد تا ایرادات و نواقصشان ظاهر گردد. پس از این امتحان بود که عدم صلاحیت ایشان نسبت به مقام خلافت اللہی معلوم و آشکار گشت (فناری، ۱۳۸۴، ص ۳۹۳-۳۹۸).

این، مقام قرب نیز اختصاص به ملائکه عالین نخواهد داشت. در نهایت، انسان کامل می‌تواند، صفات اکملیت، اُشرفیت و اُفضلیت را در خود محقق سازد و از سائر موجودات پیشی گیرد. شاهد بر این مدعا، می‌تواند حدیث نبوی باشد که حضرت ﷺ فرمودند: «لی مع اللّهِ وقتٌ لا یسعنی فیہ ملکٌ مقرَّبٌ و لا نبیٌ مُرسلٌ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ص ۳۶۰).

۳. علت برتری انسان کامل بر ملائکه

ملائکه دارای درجه و قرب عالی در نظام هستی می‌باشند. اما در مقابل انسان کاملی که جامع جهات حقی و خلقی است، در مرتبه‌ای پایین‌تر قرار می‌گیرند. اکنون باید گفت: چه عاملی در ملائکه سبب شده تا در مرتبه پائین‌تر از انسان کامل قرار بگیرند و نتوانند اکمل مخلوقات باشند. در نتیجه، ملائکه به نوعی در خدمت انسان کامل باشند. این تحلیل، به تبیین رابطه هستی‌شناسانه میان آن دو کمک شایانی خواهد کرد.

محقق فرغانی در منتهی‌المدارک، به تبیین سرّ مطارحه و مناظره میان ملائکه هنگام خلقت و امر به سجده آدم، می‌پردازد. پس از پاسخ به چند سؤال، سبب اکملیت انسان کامل را بیان می‌کند. آن پرسش‌ها عبارتند از: ۱. شرایط موجود در مخلوق کامل چیست؟ ۲. آیا ملائکه دارای جمعیت ثلاث هستند؟ ۳. شرایط خلافت الهی چیست؟ ۴. نواقص موجود در ملائکه در مقایسه با انسان چیست که موجب شده ملائکه قابلیت خلافت الهی را نداشته باشند؟ توضیح و پاسخ این سؤالات، در چهار مقدمه به‌طور مختصر بیان می‌شود (فرغانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۹۶-۱۰۱).

الف. دو جهت کمال کامل

کمال هر کلّ از دو حیث ظاهر می‌گردد، یک. مجموعه کامل باشد، هرچند در اجزاء دارای نقص است؛ یعنی در مجموع کامل است، اما در اجزاء نواقصی دارد. دو. کمال در همه اجزاء وجود دارد و تک‌تک اجزاء بدون نقص باشند. (هم در اجزاء کامل‌اند و هم بالمجموع)، کمال در انسان از نوع دوم است. طوری‌که هم به نحو کلی و هم من حیث‌المجموع عاری از نقص است و هم در اجزاء او (قوا و شئون نفس انسانی)، او هیچ نقصی وجود ندارد.

ب. حقیقت ملائکه

ملائکه دارای سه جمعیت هستند. مقصود از وجود جمعیات ثلاث در ملائکه، عبارت است از: یک. حقیقة الحقایق و تعیین اوّل به کلیت خود در آنها سریان دارد. دو. وجود مطلق و حضرت وجوب در

از این مقدمات، به دست آمد که، ملائکه هرچند از جمعیت ثلاث بهره‌مند بودند، اما به دلیل عدم جامعیت و نداشتن چهار شرط مذکور، صلاحیت خلافت را نمی‌یابند. انسان به‌عنوان تنها مخلوق الهی است که این قابلیت را دارد و بالاترین مقام را در نظام هستی به خود اختصاص می‌دهد و از همه اصناف ملائکه پیشی می‌گیرد.

۴. وابستگی ملائکه به انسان کامل

انسان کامل پس از صعود در مراتب هستی و با گذشتن از تعینات خلقی و با اتصال به مقام اسماء الهی، به جایگاه ویژه و اشرف مخلوقات می‌رسد. در یک کلام، می‌توان گفت: مظهری برای کامل‌ترین اسم الهی (اسم جامع الله) می‌شود و این قابلیت را می‌یابد که همه اسماء الهی را در خود ظاهر گرداند. این مقام سبب می‌گردد که اولاً، انسان کامل، روح و عامل بقای عالم باشد. ثانیاً، واسطه فیض الهی به سایر موجودات گردد. از این رو، موظف می‌شود فیض وجودی را میان مخلوقات، با توجه به مقام و قابلیت آن مخلوق، تقسیم نماید. در نتیجه، به دلیل این جهت است که عنوان عالم کبیر (اکبر) را به انسان کامل داده‌اند. از جمله این مخلوقات در عالم، ملائکه هستند. همه ملائکه در هر رتبه و جایگاهی، در خلقت خود وامدار انسان کامل‌اند و با پرتو وجودی حقیقت محمدیه، خلق (ظاهر) می‌شوند و پا به عرصه عالم می‌گذارند (قیصری، ۱۳۸۳، ص ۱۲۷).

۱. حقیقت محمدیه و جبرئیل: اسم جامع الله در میان اسماء حق تعالی، کامل‌ترین و جامع‌ترین اسم می‌باشد. در واقع، سائر اسماء از این اسم نشأت می‌گیرند. اسم جامع الله در تمامی اسماء سریان دارد (یزدان‌پناه، ۱۳۸۹، ص ۴۵۶). در بخش مظاهر اسماء الهیه (اعیان ثابتة) نیز این قاعده تکرار می‌شود؛ بدین صورت که مظهر اسم الله، جامع‌ترین مظهر است؛ جامع‌ترین تجلی خداوند در تمامی مظاهر سریان می‌یابد. همه مظاهر به او وابسته خواهند بود؛ تجلی اعظم و مظهر اسم جامع الله، عبارت است از: حقیقت محمدیه، حقیقتی که کامل‌ترین و برترین مخلوق الهی است. بنابراین، تمام عالم از او مدد خواهند گرفت. جبرئیل، که مظهر اسم العظیم حق تعالی است، نیاز به مدد رسانی حقیقت محمدیه دارد و بدون او نمی‌تواند در نظام هستی عملی را انجام دهد. از این رو، جبرئیل نیز از قوا و خادمان حقیقت محمدیه قرار گرفته و پیوسته مطیع او خواهد بود. «... ثم إن العقل الأول المنسوب إلى محمد ﷺ، خلق الله جبرئیل ﷺ منه في الأزل، فكان محمد ﷺ أباً لجبرئیل و أصلاً لجميع العالم» (جیلی، ۱۴۱۸ق، ص ۱۶۶).

نسبتی که میان حقیقت محمدیه با جبرئیل بیان شد، در میان او با اسرافیل و سایر ملائکه نیز برقرار است. از این رو، تمامی ملائکه، در تجلی و ظهور خود به حقیقت محمدیه وابسته خواهند بود.

۲. حقیقت محمدیه و اسرافیل: نور محمدی (حقیقت محمدیه)، واسطه خلق جمیع عالم می‌باشد. اسرافیل، که مظهر اسم الحی حق تعالی است، واسطه حیات در عالم می‌باشد. این واسطت در حیات عالم را از نور محمدی اخذ می‌کند؛ چراکه اسرافیل از قلب محمدی، یعنی محل حیات خلق شده و به تصرف در عالم و احیای موتی مأموریت یافته است.

و لما خلق الله تعالى العالم جميعه من نور محمد ﷺ كان المحلُ المخلوقُ منه إسرائیل قلبَ محمد ﷺ...
فلهذا لما كان إسرائیلُ مخلوقاً من هذا النور القلبي، كان له في الملكوت هذا التوسُّع والقوة، حتى أنه يحيى جميع العالم بنفخة واحدة بعد أن يميتهم بنفخة واحدة... (همان، ص ۱۶۳).

۳. حقیقت محمدیه و میکائیل: خداوند از نور محمدی ﷺ ملکی را خلق می‌کند و آن ملک را واسطه رزق و مقدرات عالم قرار می‌دهد، آن ملک اسرافیل نام دارد.

خلق الله روحاً من نور همته اللاحق وسعها وسع رحمته، فصير ذلك الروح ملكاً و... ثم وكله بإيصال كل مرزوق رزقه وإعطاء كل ذي حق حقه، لأنه الرقيقة المحمدية المخلوقة من الحقيقة الأحدثية، فلما استقام مقام الموكل الوكيل، وأسط في إعطاء كل ذي حق حقه قسط من يزن أو يكيل... يسمي هذا الروح ميكائيل... (همان، ص ۱۷۳)

۴. حقیقت محمدیه و عزرائیل: عزرائیل از نور وهم محمدی ﷺ خلق شده است (وهم محمدی به دلیل آنکه آمیخته با قهر الهی ظاهر شده، بر دیگر قوای انسانی غلبه می‌یابد).

خلق الله وهم محمد ﷺ من نور إسمه الكامل، و خلق الله عزرائيل من نور وهم محمد ﷺ، فلما خلق الله وهم محمد ﷺ من نوره الكامل أظهره بالوجود بلباس القهر، فأقوى مقهور بوهمه شيء يوجد في الإنسان القوة الوهمية فإنها تقلب العقل والفكر، والمصورة والمدركة وكل قوى فيه فإنه مقهور بوهمه... (همان، ص ۱۶۶).

۵. حقیقت محمدیه و سایر ملائکه: سایر ملائکه از نور فکر محمدی ﷺ خلق شده‌اند. و پس از آن، ملائکه سماوی و ارضی به حفظ سماوات و ارضون موکل گردیدند. «خلق الله من فكر محمد ﷺ أرواح ملائكة السموات والأرض، و وكلهم بحفظ الأسافل والأعلى، فلا تزال العوالم محفوظة ما دامت بهذه الملائكة ملحوظة...» (همان، ص ۱۷۶).

عارفان برای اینکه شأن و مظهر بودن ملائکه نسبت به انسان کامل بهتر درک شود، از صور ذهنی انسان‌ها مدد گرفته، و می‌گویند:

انسان قادر است با اراده خود، صوری را موجود یا معدوم نماید، با اینکه صور ذهنیه کاملاً وابسته به

شخص متصور است. در واقع، شأنی از شئون انسان محسوب می‌شود؛ همچنانکه در بهشت نعمت‌های الهی به همین روش و با اراده بهشتیان خلق می‌شود. (و در خارج موجود می‌شود) و به استمرا اراده آنان ادامه می‌یابند، «یَفَجَّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (دهر: ۶؛ ر.ک: طباطبائی، ۱۷: ۴۱۷، ج ۲۰، ص ۱۲۵).

به این لحاظ، نعمت‌های بهشت نیز از شئون و مظاهر بهشتیان‌اند. همین نسبت میان انسان کامل با همه مخلوقات الهی وجود دارد، و با اراده انسان کامل تمامی ممکنات خلق می‌شوند و با استمرار اراده او باقی می‌مانند، از جمله این ممکنات، که وابستگی تام به انسان کامل دارند، ملائکه هستند. در نتیجه، ملائکه با همه مراتبی که دارند از شئون و مظاهر انسان کامل خواهند بود (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۴۰).

۵. انسان کامل مسجود دائمی ملائکه

یکی دیگر از مباحثی که به شناخت رابطه میان ملائکه با انسان کامل کمک می‌کند، جریان سجده ملائکه به حضرت آدم علیه السلام می‌باشد. اما اینکه سجده به چه معناست، باید گفت: با توجه به اینکه ملائکه دارای ابدان مادی نیستند و لزوماً احکام و ویژگی‌های موجودات مادی را نخواهند داشت. طبیعتاً سجده ملائکه به صورت مادی و ظاهری صورت نمی‌گیرد. پس، سجده در آیه مبارکه طبق قاعده، به معنای کرنش و تواضع کامل نسبت به کامل‌ترین موجود و مخلوق الهی است.

اقوال و مباحثی پیرامون ساجدین و مسجودین و همچنین در دوام سجده تا روز قیامت مطرح گردیده است. در اینجا به اختصار می‌توان گفت: هر چند ظاهر آیه مبارکه ظهور در سجده همه ملائکه دارد، ولی برخی از ملائکه (مهمین) و عالین از امر به سجود مستثنا بودند (ر.ک: فناری، ۱۳۸۴، ص ۴۰۳). در رابطه با مسجودین ملائکه باید گفت: انسان کامل مسجود قرار می‌گیرد، هر چند که این دستور الهی با نمایندگی حضرت آدم علیه السلام از نوع انسانی به مرحله عمل و تحقق رسیده است. اما ملاک خلافت الهی، که جامعیت اسماء است، در نسل حضرت آدم ادامه می‌یابد. همین دلیل بر دوام سجده بر انسان کامل نیز می‌باشد. استمرار سجود نیز از مباحثی است که عرفا آن را از ویژگی‌های انسان کامل می‌دانند و در کتاب‌های خود در بخش انسان کامل، بیان کرده‌اند.

ابن عربی در الفتوحات المکیه می‌نویسد:

لأنَّ السَّجُودَ التَّطَاطُّؤَ وَ الْإِنْخِافَ، وَ قَدَعَرَفُوا أَنَّ الْأَرْضَ مَوْضِعُ الْخَلِيفَةِ، وَ أَمَرُوا بِالسَّجُودِ فَطَاطَؤُوا عَنْ أَمْرِ اللَّهِ، نَاطِرِينَ إِلَى مَكَانِ هَذَا الْخَلِيفَةِ، حَتَّى يَكُونَ السَّجُودُ لَهُ، لِأَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُمْ بِالسَّجُودِ لَهُ، وَ لَمْ يَزَلْ حَكْمُ السَّجُودِ فِيهِمْ لِأَدَمَ وَ لِلْكَامِلِ أَبَدًا دَائِمًا (ابن عربی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۵۲).

سجود (ملائکه) به معنای سر فروافکندن و کرنش است. زمین محل اقامت خلیفه می‌باشد. ملائکه به محض اینکه امر به سجود شدند، اطاعت کردند و کرنش کردند. در حالی که به محل اقامت خلیفه (زمین) می‌نگریستند؛ چراکه خداوند ایشان را مأمور کرده بود و پیوسته این سجده به آدم و انسان کامل دوام دارد.

قنوی در دوام سجده و تواضع ملائکه می‌گوید:

إِنَّ هَذَا السَّجُودَ مُسْتَمِرٌّ مَا دَامَ فِي الْوُجُودِ خَلِيفَةً، وَ الْخِلَافَةُ بَاقِيَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَالسَّجُودُ بَاقٍ؛ إِنَّ سَجْدَةَ بِيُوسُفَ نَسَبَتْ بِهَ خَلِيفَةَ دَوَامٍ دَارِدٍ، وَ خِلَافَتُ تَا قِيَامَتِ (در زمین) وجود دارد، پس سجود دائمی است (قنوی، ۱۳۷۵، ص ۱۳۸؛ فناری، سال ۱۳۸۴، ص ۳۴۳؛ صدرالمآلهین، سال ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۷۹).

بنابراین، باید گفت: سجده دائمی ملائکه بر انسان کامل اولاً، دلیل بر افضلیت مقام و جایگاه هستی‌شناسانه انسان کامل است. ثانیاً، دلیل بر این خواهد بود که ملائکه همیشه مطیع و خادمان وی خواهند بود.

نتیجه‌گیری

برخی از ملائکه به مقام قرب الهی متصف شده‌اند. همین ویژگی ممتاز است که آنها را در عالی‌ترین مرتبه خلقی، یعنی مرتبه عقول و مفارقات جای داده است. اما قرب و جایگاه ویژه این دسته از ملائکه سبب نشده است که از مرتبه انسان کامل فراتر روند؛ چراکه انسان کامل و به عبارت دقیق‌تر، حقیقت محمدیه با جمع کردن میان جهات حقی و خلقی از مرتبه تعینات خلقی صعود کرده و عالی‌ترین درجه قرب و کمال را در خود پیاده کرده است. از این رو، واسطه فیض تمام هستی و من جمله ملائکه قرار گرفته است. شاهد بر این مدعا، کرنش و خضوع دائمی ملائکه بر انسان کامل و حقیقت محمدیه خواهد بود.

منابع

- ابن عربی، محیی‌الدین، ۱۳۳۶، *انشاء الدوائر*، تصحیح و تعلیق مهدی محمد ناصرالدین، لیدن، بریل.
- ، ۱۳۷۰، *فصوص الحکم*، مصحح محقق ابوالعلاء عقیقی، چ دوم، تهران، الزهراء.
- ، بی تا، *الفتوحات المکیه*، (چهارجلدی)، بیروت: دارالصادر.
- ابن منظور، محمدبن مکرم، ۱۳۶۳، *لسان العرب*، قم، ادب حوزه.
- ترکه، صائبن‌الدین علی، ۱۳۷۸، *شرح فصوص الحکم*، تصحیح و تعلیق محسن بیدارفر، قم، بیدار.
- جنیدی، مؤیدالدین، ۱۴۲۳ق، *شرح الفصوص الحکم*، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب.
- جوادی، آملی عبدالله، ۱۳۷۲، *انسان در اسلام*، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- الجبلی، عبدالکریم، ۱۴۱۸ق، *انسان کامل*، تصحیح و تعلیق ابو عبدالرحمان صلاح‌بن محمدبن عویصه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- حمادجوهری، اسماعیل، ۱۳۹۹ق، *الصباح*، تحقیق عبدالغفور عطار، چ دوم، بیروت دارالعلم.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیرالقرآن*، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.
- فراهیدی، خلیل احمد، ۱۴۱۴ق، *العین*، قم، اسوه.
- فرغانی، سعیدالدین، ۱۴۲۸ق، *منتهی المدارک فی شرح تائیه ابن‌فارض*، تصحیح و تعلیق عاصم ابراهیم الکیالس الحسینی الشاذلی الدرقاوی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- فناری، حمزه، ۱۳۸۴، *مصباح الانس*، تصحیح محمد خواجوی، چ دوم، تهران، مولی.
- قونوی، صدرالدین، ۱۳۷۱، *الفکوک*، محمد خواجوی، تهران، مولی.
- قونوی، صدرالدین، ۱۳۷۵، *النفحات الالهیه*، تصحیح و تعلیق محمد خواجوی، تهران، مولی.
- قیصری، داود، ۱۳۸۳، *شرح فصوص الحکم*، تصحیح و تعلیق سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- کاشانی، عبدالرزاق، ۱۳۷۰، *شرح فصوص الحکم*، چ چهارم، قم، بیدار.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحارالانوار*، چ دوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- النابلسی، عبدالغنی، ۱۴۲۹ق، *جواهر النصوص فی شرح الفصوص*، تصحیح عاصم ابراهیم الکیالس الحسینی الشاذلی الدرقاوی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- یزدان‌پناه سیدیدالله، ۱۳۸۹، *مبانی و اصول عرفان نظری*، نگارش سیدعطاء‌انزلی، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ❖.